

طبس، شهر مهربانه

اشاره

هدف از این گزارش‌ها، آشنا کردن خوانندگان با مناطق دیدنی ایران و نقاطی است که امکان سفر همه به آنجا وجود ندارد. نیز برآنیم تا شما را در دیدن زیبایی‌های سرزمین عزیزمان ایران سهیم کنیم.

کلیدواژه‌ها: طبس، سرکوپر، کال جنی، خانه گبرها، طاق شاه عباسی، آسباد

دیباچه

آورده‌اند که محروقی را به نزد طبیب بردند و طبیب برای معالجت وی همت گماشت. اما به هر نقطه از بدن وی که دست می‌یازید، فریاد و فغان جان‌فرسایی از وی به هوا برمی‌خاست، به‌طوری که طبیب با تعجب می‌پرسید: سوختگی‌ات که چندان عمیق نیست، از چه چنین فریاد می‌کنی؟ محروق نگون‌بخت پاسخ می‌داد که: اگر تو را هم با بیل خاموش کرده بودند چنین فریاد می‌کردی!!!

حال و روز مسافرت این بار ما هم وضعی پیش آورده بود که انگار بدنمان را با بیل خاموش کرده‌اند. خستگی بی‌حد و حصری که بر جان همه همراهان مستولی شده بود به اضافه درد زانو‌ها و ضرب‌دیدگی دست راست من، به همه ما یادآوری کرد که بعد از این، پیش از سفر، به صفحه اول شناسنامه‌مان نگاهی بیندازیم و در انتخاب مسیر مسافرت، چه سهل‌الوصول و چه صعب‌العبور، بدون آمادگی جسمانی اقدام نکنیم.

یاران موافق

سفر این بار در کنار یاران موافق و دوستان قدیمی از جمله جنابان حسین الوندی، زیست‌شناس و مؤلف کتاب‌های زیست‌شناسی، احمد حسینی زمین‌شناس و مؤلف کتاب‌های زمین‌شناسی، مسعود جوادیان، مورخ و مؤلف کتاب‌های تاریخ در روز ۲۳ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۳ مقارن با روز تولد امیرالمومنین علی (ع) و روز پدر آغاز شد. حال چه انگیزه‌ای در این سفرهاست که دوستان راضی شده بودند

در باب وجه تسمیه شهر طبس نوشته‌اند که این نام از کلمه «تبس» آمده است به معنای بسی حرارت یا جای بسیار گرم. اما به گمانم می‌شود همان وجه تسمیه مورد قبول اهل فن در مورد تبریز (یعنی جایی که به دلیل خنکی تب بیمار قطع می‌شود) را در مورد این شهر به کار گرفت

از خیر هدایای روز پدر بگذرند و سفر به دل کویر مرکزی و کوه و بیابان را به آن ترجیح دهند بر نگارنده معلوم نشد؟، ان‌الله‌علیم‌بذات‌الصدور.

طبق معمول در سال‌های اخیر برنامه سفر از مدت‌ها پیش نوشته و پیش‌بینی‌های لازم انجام شده بود: از معرفی‌نامه برای سازمان‌های مقصد تا تدارکات آذوقه برای یک سفر چهار روزه و صد البته نقشه راه و اطلاعات اولیه از آنچه در پیش خواهد بود و همچنین مطالعه تجارب دیگران که قبلاً مسیر مورد نظر را پیموده‌اند. مقصد، شهر طبس بود که در سفرنامه قبلی (۲۱ خرداد سال ۱۳۸۶) در وبلاگ «آموزش جغرافیا در ایران» شرحش آمده است. این برای دومین بار بود که با خاطره سفر قبلی و اطمینان از وجود همراهی و مساعدت

به هر تقدیر بعد از صرف صبحانه به جانب دامغان روان شدیم. با عبور از گرمسار و سمنان، رسیدیم: دامغان، شهر پسته‌های خندان، که نام قدیمش شهر صد دروازه بوده است و هنوز چهره یک شهر قدیمی را دارد. با اینکه ساختمان‌های جدید در آن بسیار ساخته شده است، اما هنوز کارخانه یخ‌سازی‌اش بیشتر به شاهرود نزدیک است تا دامغان! در حالی که یکی از وجوه تمایز شهرهای مناطق مرکزی

**بین قوم زمین‌شناس و جماعت اهل
جغرافیا بر سر تعریف کویر و بیابان
یک اختلاف دیرینه وجود دارد به
اندازه دوره پرکامبرین تا کواترنر.
این نکته را از آن جهت گفتم تا
بدانید بخش اعظم مسیر سرکویر
تا جندق صرف توضیحات من، در
باب تفاوت کویر و بیابان، برای
زمین‌شناس همراه شد و صد البته
حاصلی در پی نداشت**

ایران وجود سرداب‌ها، آب‌انبارها و یخدان‌هایی بود که در گذشته‌های دور نیاز مسافران را برآورده می‌کرد. ساعتی چرخیدن در دامغان برای تهیه تدارکات سفر، محبت و خوش‌قلبی مردم این شهر را آشکارتر کرد به‌ویژه در کمک به غریبه‌ها، مسافران و افرادی که قصد عبور از این شهر را دارند. اگر به سحر و جادو اعتقاد داشته باشید باید بگویم که این سحر و جادوی کویر بود که ما را باز به سوی خود کشید. جاده دامغان - اصفهان را در پیش گرفتیم تا برای چندمین بار از وسط دشت کویر عبور کنیم.

سرکویر یا سر کویر

رفتیم و رفتیم تا به روستای رشم رسیدیم و چشمه آب معروف آن در انتهای آبادی، محل مناسبی برای اتراق و صرف ناهار بود. غذا اگر با شوخ‌طبعی و حرف‌های بی‌زبان جمعی همدل همراه باشد قطعاً دل‌چسب خواهد بود. سپس از کنار روستاهای معلمان و حسینان به نرمی و آهسته گذشتیم «تا میدا که ترک بردارد، چینی نازک تنهایی‌شان». با عبور از دل کویر رسیدیم به جندق یا به تعبیر برخی جندق که وجه تسمیه آن را جایی می‌دانند که جن هم دق می‌کند. از آنجا به سهرای چوپانان - جندق - خور رسیدیم و لب‌خند پلیس راه این محور بعد از شنیدن قصدمان بسیار معنادار بود. فقط نمی‌دانم به حال ما غبطه خورد یا به ریشمان خندید که با این سن و سال راهی کویر و بیابان شده‌ایم؛ نمی‌دانست خود من در بیست سال اخیر

مردم خوب این دیار بودن نگرانی پای در رکاب نهادیم و ساعت پنج صبح روز سه‌شنبه ۲۳ اردیبهشت از تهران به راه افتادیم.

در باب وجه تسمیه شهر طبس نوشته‌اند که این نام از کلمه «تب پس» آمده است به معنای بسی حرارت یا جای بسیار گرم. اما به گمانم می‌شود همان وجه تسمیه مورد قبول اهل فن در مورد تبریز (یعنی جایی که به دلیل خنکی تب بیمار قطع می‌شود) را در مورد این شهر به کار گرفت. یعنی با توجه به اینکه شهر طبس در لبه شرقی جاله طبس واقع شده و کوه‌های شتری به عنوان منبع آب این بخش همچون سپری در سمت شرق آن قرار گرفته است، هر کس بخواهد به این شهر وارد شود از سمت غرب خواهد آمد و با عبور از کویر و حرارت زیاد آن اگر جان به در ببرد به این نقطه خواهد رسید و کلمه تب‌بس به معنای «حرارت تمام شد» را به زبان خواهد آورد.

یاران ناموافق، سفری موافق

همچون مراسم غیر قابل تغییر در چنین مسافرت‌هایی، این سفر هم با صبحانه‌ای سنتی در اولین خروجی شهر تهران آغاز شد. پیش از شرح سفر بد نیست اندکی با خلیقات و مختصات روحی همراهان آشنا شوید تا بدانید که چگونه یک جمع ناهمگون به چنین سفرهایی می‌روند، آن را به انتها می‌رسانند و از بخشی از دوران زندگی‌شان خاطره می‌سازند.

طبق یک یافته غیر پژوهشی، مجموعه دوستان گروه عمومی علوم اعم از زمین‌شناس، زیست‌شناس، فیزیک‌دان، شیمیست و... انگاره‌ای خلقی دارند که مختص خودشان است به این شکل که با هر پیشنهادی در بدو امر مخالفت می‌کنند و به وقت عمل، پیش از دیگران دست به همان کار می‌زنند! انتخاب صبحانه سنتی و اختلاف نظر بر سر نوع و مکان آن اولین شاهد این مدعا بود. برعکس، متخصصان علوم دیگر از جمله مورخان، مردمانی نازنین، صبور و اهل مدارا هستند که همیشه خواسته‌های خود را فدای خواسته‌های جمع می‌کنند. مورخ جمع ما همیشه چنین بوده و هست و البته خصلت‌های پهلوانی و ورزشکاری‌اش مزید بر علت، به‌ویژه اگر ورزش مورد علاقه‌اش کوه‌نوردی باشد و این مجموعه سبب می‌شود تا حضور فردی صبور و با احتیاط را در جمع داشته باشیم. البته زمین‌شناس ما هم در جوانی کوه‌نورد حرفه‌ای بوده، اما این ویژگی‌ها دیرتر و کمتر بروز می‌کرده است! از سجایا و محاسن اخلاقی جغرافی‌دانان می‌گذرم که گفته‌اند شکسته‌نفسی و افتادگی از ویژگی‌های مردان بزرگ است!

سال‌ها سفر در اقصا نقاط مملکت تجاربی را در آدمی گرد می‌آورد که در هیچ کتابی نمی‌توان یافت. به‌دستی گفته‌اند، کسانی که سفر نمی‌روند از کتاب زندگی فقط برگی را می‌خوانند و آنان که اهل سفرند بخش‌ها و فصل‌های متنوعی را خوانده‌اند غیر از آنکه خود کتابی جدیدند برای قرائت آیندگان.



نوحی، که جوان بسیار خوش خلقی بود موضوع اقامتگاه را به سرعت روشن کرد و باشگاه فرهنگیان شهر طبس شد اقامتگاه ما. ماجرای خنده‌دار برگزاری مجلس عروسی در همان شب و شام فراموش شده مسافران دیگر، که ما باشیم، ماجرای خصوصی است و لزومی به ذکر آن نیست.

طاق شاه‌عباسی در تنگ‌ترین معبر دره سردرب‌نیاز غیر از ارزش مهندسی‌اش این سؤال را پیش می‌آورد که مکان‌یابی این‌گونه بناها با کدام دانش انجام می‌شده است

با همکار دیگری در طبس تماس گرفتیم؛ آقای قیصری، معلم تاریخ و مسئول میراث فرهنگی طبس، که آدم بسیار نازنینی است. به پیشنهاد ایشان تغییری در برنامه دادیم. قرار شد صبح روز بعد ابتدا به سمت چشمه و حمام مرتضی علی (ع) برویم و بعد از ظهر را به بازدید کال جنی اختصاص دهیم.

به سوی کوه‌های شتری

روز چهارشنبه، دومین روز سفر، ساعت ۶ صبح به سمت شرق شهر طبس راه افتادیم و با پیمودن ۲۲ کیلومتر به روستای خروسفلی و پس از ۲ کیلومتر به خروعلیا رسیدیم و در ۲۸ کیلومتری طبس در پارکینگ توقف کردیم. روستای خروسفلی به‌ظاهر بی‌تلاقی طبس است که در واقع به خروعلیا چسبیده است با باغ‌ها و کوچه‌باغ‌های زیبا و باور نکردنی در دل ایران مرکزی. این دو روستا با چند پیچ خطرناک به محوطه چشمه مرتضی علی (ع) ختم می‌شوند. بقیه راه را باید پیاده می‌پیمودیم. برای سالم ماندن کفش‌هایمان برای بقیه سفر به سفارش همراهان، دمپایی‌های باشگاه را با خود آورده بودیم. پس از صرف صبحانه مختصر در کنار چشمه آب شیرین، که بیشتر به مظهر



ایستگاه مسیر چشمه مرتضی علی (ع)

آن قدر از این مسیر عبور کرده‌ام که حسابش از دستم در رفته است! تا یادم نرفته اضافه کنم که بین قوم زمین‌شناس و جماعت اهل جغرافیا بر سر تعریف کویر و بیابان یک اختلاف دیرینه وجود دارد به اندازه دوره پرکامبرین تا کواترنر. این نکته را از آن جهت گفتم تا بدانید بخش اعظم مسیر سرکویر تا جندق صرف توضیحات من، در باب تفاوت کویر و بیابان، برای زمین‌شناس همراه شد و صد البته حاصلی در پی نداشت. اگر روزگاری تصمیم به بحث در این مورد با زمین‌شناسان گرفتید بدانید که وقتتان را تلف خواهید کرد! آن‌ها همه این مناطق را بیابان می‌نامند و علت آن هم عدم توجه آن‌ها به ویژگی‌های کلیما‌تولوژیکی مناطق جغرافیایی است!

یک توقف کوتاه در میدان ایثارگران خور یادآور سفر قبلی‌مان به عروسان جنوبی و ملوسان در همین محور بود که چندان سفر خوبی هم از آب در نیامده بود. تغییر منظر اطراف جاده خور تا طبس برای همراهان بارز شده بود و به‌غیر از راننده که حواسش به جاده بود بقیه دوستان محو زیبایی‌های کویر طبس بودند.

آقای حسینی که در تعطیلات نوروز امسال همین مسیر را پیموده بود اشاره می‌کرد که همین یک ماه پیش، دو سوی جاده آب‌گرفتگی داشت؛ اما الآن جز رسوبات نمکی چیزی باقی نمانده بود. وجود کارخانجات پتاس در اطراف جاده حکایت از نوع غالب رسوبات این ناحیه داشت.

حوالی ساعت ۶ بعد از ظهر به طبس رسیدیم، یعنی ۱۳ ساعت راه با توقف‌هایش پیموده بودیم. تماس با رابط مجلات رشد، آقای

قنات شبیه بود، به راه افتادیم. حدود یک ساعت پیاده روی از میان آب رودخانه سردربنیاز، که گاهی دمای آتش سرد و گاهی گرم می شد، ما را به یکی از زیباترین سازه های خشتی رساند. طاق شاه عباسی در تنگ ترین معبر دره سردربنیاز غیر از ارزش مهندسی اش این سؤال را پیش می آورد که مکان یابی این گونه بناها با کدام دانش انجام می شده است. برحسب عادت، مسیر رفت برای دیدن پدیده ها و علامت گذاری و مسیر برگشت برای تهیه تصاویر انتخاب شد. در این بخش تصاویر طاق شاه عباسی، چشمه و حمام مرتضی علی (ع) مشخص شد و این آخری به قدری شگفت انگیز بود که دو تن از همراهان را وسوسه کرد تا آن را امتحان کنند. فرسایش مواد آهکی در سنگ های این قسمت، حوضچه عمیقی را، به اندازه طول قد دو نفر، در امتداد هم حفر کرده است. در ورودی آن هم به اندازه ای است که یک نفر با جثه متوسط می تواند وارد آن شود و به حالت درازکش در آن استحمام کند. جریان آب سرد چشمه بالادست که از کف دره عبور می کند، در بخش هایی با آب گرم خروجی از لایه های ذغال سنگی دو طرف این دره مخلوط می شود، اما پیش از مخلوط شدن در بخش هایی شرايطی را به وجود می آورد که گاهی می توانید دمای آب گرم را با یک پا و بروئت آب سرد را با پای دیگر احساس کنید! یکی از جذابیت های این مکان نیز همین موضوع و علاقه به آزمودن آن است.

ساعت ۱۱ با توقفی کوتاه در کنار یک قلعه تاریخی و خریدن زردآلوی زودرسیده و عبور از کوچه باغ های خرو سفلی به طبس بازگشتیم. هنوز تصور چنین منطقه خوش آب و هوا و باغات میوه در مجاورت شهر کویری طبس باور کردنی نیست.

کال جنی (دره جنی) مقصد اصلی سفر

با استراحت کوتاهی، ساعت ۱۴ به همراه یک راهنمای جدید به سمت کال جنی حرکت کردیم. اولین نکته مورد نظر من پی بردن به علت نامخوانی مختصات جغرافیایی ثبت شده در نوشته های دیگران در مورد این محل بود. ظاهراً شخص یا اشخاصی که قبلاً به این محل آمده بودند با استفاده از جی پی اس مختصات جغرافیایی این محل را $33^{\circ}49'24''N$ $56^{\circ}50'42''E$ ثبت کرده بودند. پیش از سفر با استفاده از گوگل ارث این نکته را یافتیم، اما اثری از کال یا حتی جوی آبی هم در آن آدرس وجود نداشت. طبق معمول، بقیه نیز همان اشتباه را کپی پیست کرده و به عنوان آدرس جغرافیایی این محل اظهار داشته اند. با پیمودن ۲۶ کیلومتر از شهر طبس و دیدن تابلوی کشتارگاه صنعتی شهر طبس از جاده خارج شدیم و پس از پیمودن حدود ۲ کیلومتر دیگر به سنگ چینی رسیدیم که علامت ورود به کال بود. ظاهراً این سنگ چین مختصات جغرافیایی در اظهارات قبلی را نشان می داد و از آن مهم تر اینکه کال یا دره یا کانال، به جهت امتداد آن، نمی تواند مختصات نقطه ای داشته باشد، مگر آنکه بخواهند یک نقطه خاص را در طول آن نشان دهند.

راهنمای ما در این قسمت آقای تقوی بود؛ مرد نازنینی که همه بازدیدکنندگان از این محل او را می شناسند. بقیه کسانی هم که در آینده قصد رفتن به کال جنی را دارند، باید بدانند که بدون راهنمایی ایشان امکان یافتن ورودی، مدخل، معبر و مسیر کال را نخواهند یافت و تضمینی برای سالم برگشتن نخواهند داشت؛ آقای تقوی پیرمرد خوش مشربی است که با وجود سابقه نظامی گری، روحیه ای بسیار شاعرانه دارد. به هر حال با تردید در اینکه بتوانم از معبر باریک این دره پایین بروم با کمک همراهان به کف این کال رسیدم. بنا بر تجربه آقای تقوی ابتدا به سمت جنوب حرکت کردیم و در فاصله ده دقیقه پیاده روی به مکانی رسیدیم که به خانه گبرها معروف بود.

خانه گبرها

ادعای مقابر یا مقبره بودن این دخمه ها، که ساکنان گذشته این منطقه برای در امان ماندن از گزند دشمنان یا حفظ دام های خود ساخته بوده اند، نمی تواند صحت داشته باشد، زیرا معمولاً استودان های قدیمی ایران در مناطق مرتفع و به شکل روباز ساخته می شدند. این مکان که به «خانه گبرها» معروف شده، دو حفره بالای

در حالی که آسیاب های بادی هلند یکی از نمادهای هویتی آن کشور به حساب می آیند و همه ساله میلیون ها دلار سود از گردشگرانی که برای دیدنشان به هلند می روند حاصل می کنند، از آس بادهای نشتیفان فقط یکی به کمک باد می چرخد و بقیه در رخوت غمناک خود راه زوال را می پیموند

اولی به ارتفاع ۲ متر از سطح زمین و دومی حدود ۳ تا ۴ متر بالاتر از اولی از بدنه دیوار کال رخ نمون داشت و برای ورود به آن فقط کسانی که جثه متوسط دارند می توانند وارد شوند. پس از ورود به محوطه پایینی از طریق یک میل چاه و با استفاده از جاپاهایی که بر بدنه چاه ساخته شده است، آن هم در دو جهت مختلف، می توان به تالار بالایی دست یافت. من این بخش را ندیدم و براساس گفته های دوستانی که توانستند به بالا بروند فقط آن را تصور یا تجسم کردم. پس از خروج از خانه گبرها به سمت شمال حرکت کردیم، رفتیم و دیدیم و دیدیم یکی از شگفت انگیزترین معابر این سرزمین را که بی جهت نام وهم انگیز «کال جنی» را بر آن نهاده اند. دوستان اهل آب در آبگیرها شنا کردند، زمین خوردیم، تلفن همراه از بین بردیم، روی آتش جای درست کردیم و در سکوت بی انتهای آن غرق شدیم و در نهایت قبل از غروب آفتاب از کال بیرون جستمیم تا روزی به یادماندنی را در زندگی خود تجربه کرده باشیم. آن قدر



کابل

حتی اگر این گذران شنا کردن در حوضچه کوچکی در آب یک قنات در نزدیک «مسجد ابوبکر صدیق (س)» باشد.

با عبور از نشتیفان و سلامی به خوف، باگذر از کنار شهر تربت حیدریه به مشهد رسیدیم. محل اقامت مجتمع رشد بود که قبلاً هماهنگی‌ها را آقای جوادیان انجام داده بود. چون قرار بود روز جمعه صبح زود به سمت تهران حرکت کنیم تنها چند ساعت فرصت برای انجام همه کارها در مشهد داشتیم: سلامی از سر ارادت به آستان امام (رضاع) و خریدن سوغات برای دوستان، آن هم از نوعی که واقعاً سوغاتی مشهد باشد نه نخودچی و کشمش (که هیچ کدامش ربطی به مشهد و مشهدی‌ها ندارد) و دیدار خواهر عزیزی که با عصاره می‌رود و دیدنش هر بار مرا چهل، پنجاه سال به عقب پرتاب می‌کند. فکر می‌کنم سال‌هاست که از درد زانوهایش می‌نالد و لبخند بعد از هر جمله‌اش آدمی را به زنده بودن و ماندن امیدوار می‌کند. شما هم اگر خواهری دارید لبخندهایش را غنیمت بدانید!

صبح جمعه ساعت ۶ از مشهد خارج شدیم و پا به راه نهادیم. ظهر، بعد از صرف سه عدد ماهی قزل‌آلا در مهمان‌سرای جهانگردی دامغان و توقفی در سرخه، رانندیم و ساعت ۱۸ به تهران رسیدیم تا فرصتی بیابیم برای سفر بعدی و سپس در این مجله شما را نیز با خود همراه کنیم و باز بگوییم:

«کسی که سفر نمی‌کند فقط برگی از کتاب زندگی را خوانده است.»

تقدیر و تشکر

انجام این سفرها غیر از تدارکات و همت و شوق سفر، نیاز به تمهیدات دیگری هم دارد که فقط از دست کسانی برمی‌آید که خود لذت سفر را کسب کرده باشند. از این عزیزان به‌ویژه در این سفر، از محمد نوحی، سیدمهدی قیصری و حسن تقوی تشکر می‌کنیم.

دیدنی دیده بودیم که هضم ذهنی آن‌ها به یک ماه فرصت نیاز داشت. یکی از اهداف این یادداشت نیز همین بود که هرگاه آن را بخوانیم دیدنی‌های این روز را به یاد آوریم.

شهر مهربانی

چهارشنبه به پایان نمی‌رسید اگر گشتی در شهر طبس نمی‌زدیم و مردم مهربان آن را از نزدیک نمی‌دیدیم و سوغات آن یعنی مربای بهارنارنج را از دو برادر سال‌خورده که در شهر معروف هستند نمی‌خریدیم. شاید به‌نظر برسد اطلاق لفظ مهربان برای مردم طبس اغراق‌آمیز باشد، اما شهر طبس به‌راستی این چنین است و طبسی‌ها بی‌استثنا مهربان به‌نظر می‌رسند. از پلیس راهنمایی که با لبخند با شما مواجه می‌شود و راهنمایی‌تان می‌کند بگیر تا موتورسوار جوانی که از رفتار شما به‌دلیل آمدن به وسط خیابان از شما عذر می‌خواهد یا مسئول داروخانه شبانه‌روزی شهر وقتی که از نوع داروی درخواستی شما پی می‌برد دچار ضربدیدگی شده‌اید، به همراه دارو لبخندی حاکی از هم‌دردی بدرقه راهنما می‌کند. پس باور کردیم و باور کنید که طبسی‌ها مهربان‌اند.

شب پنج‌شنبه را با غائله همیشگی استفاده کردن یا نکردن از تکنولوژی‌های نوین به صبح رساندیم و من بالاخره نتوانستم همراهانم را قانع کنم که کولرگازی در این هوای گرم، مانده‌ای آسمانی است و باید از آن استفاده کرد!

آس‌بادهای نشتیفان

صبح پنج‌شنبه ساعت ۶ صبح طبق برنامه اولیه قرار بود از همان مسیری که آمده‌ایم به تهران برگردیم، اما وسوسه سفر به جاهای دیگر سبب شد تا از مسیر دیهوک به سمت شهر فردوس برویم و سپس دقایقی را در سرایان سرگردان شویم، زیرا اهالی آنجا گویا فکر می‌کردند چون خودشان مسیرها و راه‌ها را می‌شناسند لابد بقیه هم می‌شناسند. سپس به سمت خوف رفتیم تا در نزدیکی این شهر در روستای نشتیفان که دیگر چهره روستا را ندارد و به شهری می‌ماند، موفق شدیم آسیاب‌های بادی را ببینیم؛ آس‌بادهایی با قدمت زیاد که به تعبیری سنشان به قبل از سن آسیاب‌های بادی کشور هلند می‌رسد.

در حالی که آسیاب‌های بادی هلند یکی از نمادهای هویتی آن کشور به حساب می‌آیند و همه‌ساله میلیون‌ها دلار سود از گردشگرانی که برای دیدنشان به هلند می‌روند حاصل می‌کنند، از آس‌بادهای نشتیفان فقط یکی به کمک باد می‌چرخد و بقیه در رخوت غمناک خود راه زوال را می‌پیموند. حتی تابلوی مرمت این آسیاب‌ها که نشان می‌داد تا سال ۹۰ می‌بایست آن‌ها را مرمت می‌کردند نتوانست این احساس را در مای بیننده به‌وجود آورد که کسی به فکر آن‌هاست. یک ساعت توقف در این روستا معلومان کرد که بچه‌ها برای گذران اوقات فراغت از هر فرصتی استفاده می‌کنند،